

تقدیم به: روز جهانی زن (8 مارس) متن سخنرانی

راز آفرینش یا عصر فروریزی الاهگان مازندران در افسانه و تاریخ

طیار یزدان پناه لموکی: محقق تاریخ و فرهنگ

تنظیم از : علی اکبر کریم تبار، مترجم و پژوهشگر

وقتی شما را میبینم یاد فرهنگی میافتم که در مازندران باستان هزاران سال اقتدار داشت و هنوز در نهاد جامعه امروزی ما حضورش ملموس است و آن، **فرهنگ احترام به مقام والای زن**، به عنوان **الاهگان مازندران بود** که از هزاره هشتم پیش از میلاد، بنا به یافتههای باستانشناختی ازغار هوتوبهشهر به دست آمد. این اثر باستانی، مجسمهای از گل پخته یک الاهی بود که در کنار جسدی قرار داشت. اگر ما این دستاورد را به عنوان یک مبدا در نظر بگیریم؛ تا عصر حاضر کماکان فرهنگ احترام نسبت به این ایزد - بانو در مازندران هم چنان مستدام است. به صراحت میتوان تاکید کرد که این فرهنگ از دوران میانسنگی، نوسنگی پس از آن به مسسنگی و مفرغ که هزاران سال را در بر میگیرد مانند



دیگر نقاط کرانه جنوبی دریای کاسپین، داخل فلات ایران، خاورمیانه و آسیای مرکزی... پرستشش در کسوت ایزد بانوان، به عنوان نصی از نصوص باورهای آئینی رواج داشت. نفوذ این فرهنگ به نحوی در ارکان جامعه آن روز نهادینه شده بود که شاخصهای اجرام آسمانی از:

خورشید، ستارهها، زهره (خدای چنگ)، ماه، حتی رعد و برق و باران ... ایزد بانو بودند؛ هنوز هم تمام کسانی که درخواست و یا تمنای گشایش در کاری را دارند دستشان به سوی آسمان دراز است و به معنی توکل و احترامی است که از هزاران سال پیش آغاز شده و در جامعه ریشه دارد.

جادارد دربارهی این دوران چند هزارساله که جوامع بشری به صورت آهسته (بطیء) به پیش میرفت اشاره شود و آن زمانی است که انسان به مرحله شعور رسیده بود. در عصر آگاهی، ذهن انسانها را سه موضوع مهم به اندیشه و میداشت. نخست چگونگی پیدایی گیتی، دوم تکوین حیات و سوم انسان که چگونه آفریده شد. این دغدغه فکری انسان از ابتدای به خود آمدن، او را به فکر فرو میبرد و در این رابطه دو جریان اندیشگی در کنار هم



شکل گرفتند: نخست ایمان و دوم دانش - جریان علمی که هنوز کاوش در این زمینه ها را ادامه میدهد - جوهره وجودش را به خود معطوف میداشت. در بخش تفکر ایمانی ساخت افسانه‌های آفرینش در مرتبه عام قرار داشت که پر تنوع، از گذشته‌های دور به جا مانده است. شایسته است، اضافه شود که در مازندران نیز، چنین افسانه‌های با ویژگی فرهنگی منطقی وجود دارد. افسانه‌های آفرینش را میتوان به طور فرضی به دو دست‌حرف تقسیم نمود. اول پیشادیدان ابراهیمی و دوم افسانه‌های آفرینش ادیان ابراهیمی. که افسانه به جا مانده آفرینش در مازندران مربوط به پیش از ادیان ابراهیمی است. هم زمان در مازندران ، میانرودان، خاورمیانه، خاور نزدیک، آسیای مرکزی و یونان. افسانه‌های آفرینش در اشکال خاصی شکل گرفتند این واقعه مقارن است با تغییر ابراز تولید که پیامدش آغاز ریزش دوران اقتدار باورهای آئینی به الیگان و بر آمدن دوران ایزدان مرد است.

این فروریزی در مازندران، هم زمان با دوران تفوق قومی کاسی هاست. گفتنی است این قوم از اواخر هزاره پنجم و اوائل هزاره چهارم به برتری قومی دست یافته بودند. گفتنی است شکل گیری قوم در مازندران به عنوان مرتبه‌های از تکامل اجتماعی بنا به گزارشهای باستانشناختی به هزاره هشتم پیش از میلاد برمیگردد. روشن است یکی از اساس قومیت، داشتن زبان است. یعنی ما از هزاره هشتم پیش از میلاد میبایست دارای زبان میبودیم. چگونگی مراحل تکوینی زبان از ایما و اشاره و صوت به کلمات در این منطقه برای ما چندان روشن نیست. منتها این پروسه به طور بطئی طی شد. پس از این، مازندران یک دوره چهار هزار ساله یعنی از هزاره هشتم به بعد را پشت سر گذاشت. در اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد همان طور که گفته آمد اقوام کاسیها از جمله قومهای کهن کرانه جنوبی دریای کاسپین که نام دریای مازندران برگرفته از نام این قوم است، به برتری دست یافتند. کاسیها مخترع چرخ ارابه بودند. نقش چرخ ارابه در دوره باستان مانند قطار است در دوره معاصر. یعنی هنگامی که چرخ ارابه اختراع شد تا اختراع قطار هزاران سال گذشت. این اختراع توانست یک تحول عظیم فرهنگی را در ارتباطات و مبادات بازرگانی به وجود آورد. همیشه ابزار تولید، فرهنگ خاص خود را به همراه دارند. یعنی ما اکنون که در دوران کامپیوتر و پسا کامپیوتر (دوران هوش مصنوعی) به سر میبریم. به طریق اولی اندیشه این دوران را داریم. معنایش این است که با فرهنگ عصر ارابه هزاران سال پیش بسیار فاصله گرفتیم وجود چنین فرهنگی غیر قابل انکار است. حال این

پرسش مطرح است که آیا باید اندیشه نو، در مقابل اندیشه سنتی قدعلم کند یا عصیان کند و یا این که اندیشه سنتی در مقابل تفکر نوین برخورد تهاجمی داشته باشد. به نظر میرسد باید به **ضرورت فرهنگ تلفیقی** اندیشه کرد و در یک احترام متقابل یکدیگر را درک نمود و برای همدیگر احترام قائل شد. همان طور که در بخش باورهای ایمانی اشاره گردید در ادیان ابراهیمی نیز می توان به نمونه‌های از به کارگیری این دمکراسی استناد کرد که در سوره بقره آیه 61 قرآن آمده است: «محققا هر مسلمان، یهود، نصارا و ستاره پرست ... در روز قیامت عمل خوب آنان از جانب پروردگار به اجر و ثواب میرسند با انجام عمل نیک چه در این دنیا و چه در آن دنیا عاقبت بخیر میشوند». این نگاه احترام امیز قرآن در سده هفتم میلادی به این سو و حتی پیش از آن مطرح بوده است. نکته دیگر از همزیستی مسالمت آمیز که در آموزه‌های دینی آمده از جمله در قرآن به آیه 7 سوره اسرا می توان اشاره داشت که آمده: ان احسنتم احسنتم لانفسهم ... به طور مضمونی یعنی آزادی من آزادی توست، اگر نیکی کردید، به خودت کردی." در این دو اشاره از کتاب مقدس (قرآن) نسبت به دیگر ادیان و حتی کسانی که عناصر طبیعت را پرستش میکنند؛ هرگز برخورد خشونت‌آمیز توصیه نمیشود. این که پیروان دین چه فکر میکنند امری جداست که با ماهیت اصلی آن در داشتن مناسبات انسانی با دیگر ادیان و حتی ستارهپرستان، کلامی دیگر است. یعنی قائل شدن به جامعه ای متکثر، که قابل مذاقه است. نکته مهم محوری در این مبحث ایمانی که پایه و اساس مناسبات اجتماعی را شکل میدهد. اساسا بر مبنای همزیستی مسالمت آمیز است.

حال برگردیم به دوران کاسیها، در هزار چهارم پیش از میلاد که آنان افزون بر چرخ ارابه، چرخ کوزهگری و نیز چرخ ریسنده را هم اختراع کردند و این نوآفرینیهای ابزار تولید، فرهنگ خاص خود رانیز موجب شد. تحول در ابزار تولید که منجر به تولید انبوه کالا میگردد به نحو چشمگیری اندیشه نوینی را به همراه میآورد. آیا این تحول فقط در مازندران بود؟ خیر؛ هم زمان با ما در اورال جنوبی در گورچالی، کارگالی به طور کلی در آسیای مرکزی و در کورا - ارس قفقاز و در یانایق تپه آذربایجان هم چنین در بین النهرین، خاورمیانه، داخل فلات ایران و نیز در خاور نزدیک، شمال افریقا و اروپا به تقریب هم زمان شهرها شکل گرفتند. شهر در مازندران که فردوسی در شاهنامه به آن اشاره دارد «که مازندران شهر ما یاد باد / همیشه بروبومش آباد باد» درهزار سوم پیش از میلاد بوجود آمد. در وسعت پنجاه هکتار در گوهر تپه بین نکا و بهشهر کشف گردید و شهرهای دیگر چه در تورنگ تپه در بابل (بزرویه)، آمل درکلاردشت و تنکابن تا گیلان پسویی هم پیدایی یافتند (البته گیلان مانند مازندران بنا به گزارشهای باستانشناختی، حضور تجمع انسانی از عصر پارینه سنگی به این سوست)؛ آنها افسانهها خودشان را دارند و ارتباط ما با آنها بر اساس احترام متقابل بود. مانند الان نیست که کشورهای بسیار پیشرفته وجود داشته

باشند و کشورهای عقب‌نگه داشته شده که ناگزیر به تمکین باشند. آن زمان به طور نسبی یک حالت متوازن و همسانی وجود داشت. با این همه، در مازندران طی کوچ اقوام، فرهنگ‌های مختلفی وارد این منطقه شد که بخش قابل توجهی مشابه هم بودند؛ منتها نمیتوان این نکته را فروگذار کرد که فرهنگ مهاجرین ویژگی خاص محلی خود را نیز دارا بود.

در باره افسانه آفرینش در مازندران به نظر میرسد به طور کلی متأثر از افسانه سومریان باشد (پیش از ظهور ادیان ابراهیمی)؛ زیرا در هزاره سوم یا شاید پیش از آن ما با آنان مراودات بازرگانی داشتیم. فرهنگ آنان هنوز بنا به منابع تاریخی در مازندران دوام آورد. سومریان معتقد بودند خدا برای آفرینش انسان گل را با خون آمیخت این نگاه پیش از ادیان ابراهیمی است. همین نظر آفرینش آدم از گل قهوه‌های یا قرمز مانند آفریده شده را اعراب داشتند سودانیها معتقد بودند که آدم از گل سفید آفریده شده و مصریها بر این باور بودند که خدا انسان را با استفاده از گل به عنوان ماده اصلی شکل داد؛ افریقاییها هم معتقد بودند "جوک" مرد را از گل سیاه آفرید. اسکاندیناویها معتقد بودند هنگامی که سرمای جهان شمالی با گرمای جنوبی به هم آمیخت موجودی به صورت انسان با نام "یمیر" به وجود آمد در همان زمان از ذرات یخی که آب میشد گاو اولیه پیدا شد. . یمیر در هنگام خواب عرق کرد و از زیر بغل او زنی و مردی بیرون آمدند. چه در افسانه اسکاندیناوی و چه در افسانه مازندرانی نخست سخن از انسان و بعد در باره گاو است. . در افسانه

مازندرانیها باور بر این است که خدا انسان را از گل آفرید و به ابلیس گفت که به انسان سجده کند. ابلیس پیش از آن که سجده کند با نگاه به انسان دریافت که دماغ ندارد. از همان گل دماغی برای انسان درست کرد. این افسانه هنوز در حافظه خانواده‌های قدیمی ما سینه‌به‌سینه می‌چرخد. خدا میبیند که بندهاش با دماغ زیباتر شده است؛ خوشحال شد دوباره به ابلیس گفت: «به انسان تعظیم کن» اما ابلیس تمرد میکند و تعظیم نکرد و رانده شد. نه در افسانه سومریان چنین شرحی وجود دارد و نه در فرهنگ هیچ قومی دیده شده است؛ منتها در این دوره ی آفرینش، اولین کسی که آفریده میشود مرد یا آدم به معنای زمین است و دوم حوا به معنای زندگی است؛ این فرهنگ نوین بیانگر عصری تازه است که بنا به گواهی تاریخ، انتقال به عصر جدید به طور مسالمت‌آمیز طی یک دوره بسیار طولانی که هنوز هم تداوم دارد با برآیندی نو به معنا داشتن حقوق برابر، در حال زایش تازه است. منتها آغاز نخستین نابرابری مربوط به دوره مفرغ است که مردان در عرصه کار و تولید سکاندار میدان شدند.



افسانه آفرینش در ادیان ابراهیمی
که در کتاب عهد عتیق آمده در این باره نگاه ویژه‌ای دارد که در بیان بسیار رئالیستی است؛ زیرا در گفت و گو خیلی به خدا نزدیک هستند. از جمله تفاوتشان (عهد عتیق با قران) این است که زمانی خدا انسان را آفرید اختیار تعیین نام پرندگان و گیاهان را به آدم وا گذار کرد کتاب مقدس عهد

عتیق). اما در قران این گونه نیست؛ بلکه خدا وقتی انسان را آفرید همه اسم‌ها را به آدم تعلیم داد. فرشتگان از این که خداوند چنین موجودی آفرید، دلگیر شدند. خداوند در برابر ایشان انسان را مورد آزمایش قرار داد. اسمهای موجودات را نخست از فرشتگان پرسید اما آن‌ها نتوانستند پاسخ دهند انسان از عهده آزمایش الهی بیرون آمد. خداوند فرشتگان را مخاطب قرار داد و گفت ... حالا او را ستایش کنید ... فرشتگان فرمان حق را اجابت کردند؛ مگر شیطان که گفت: من چگونه، موجودی را ستایش کنم که از گل سیاه آفریده شده در صورتی که مرا از آتش روشن خلق کردی. خداوند شیطان را از درگاه خود راند ... تفاوت روایت آفرینش انسان در افسانه‌های مازندران با مورد آمده روشن است.

به هر ترتیب این دوران با آغاز پیدایش انسان مرد در افسانه‌های آفرینش مربوط به عصر مفرغ با پیشرفتی که برشمرده شد از اختراع چرخ ارابه، چرخ کوزه‌گری و چرخ سفالگری و رشد متالوژی در آسیای مرکزی، مازندران، فلات ایران و خاورمیانه ... به تقریب صورت هم زمانی داشت بدین خاطر هست که مشترکات فرهنگی‌شان بسیار نزدیک به هم میباشد. یعنی چندان تفاوتی با یکدیگر نداشتند. در این دوره الیگانه مرتب‌پیشان به طور محسوس تضعیف شد. در این خصوص به عنوان نمونه به افسانه‌های در مازندران مربوط به همین دوره زمانی (مفرغ) اشاره میکنم.

از جمله اقوام مازندران باستان «هوریانیها» اند آنان افسانه‌های دارند که در فرهنگ اساطیر شرق باستان که از روی یک متن هیتایی برگرفته شده به جامانده‌است. افسانه درباره زندگی مردی به نام "آپو"ست دارای همسر و توانگر، اما ناشاد است؛ زیرا فرزند ندارند. آپو تصمیم میگیرد برای بچه‌دار شدن از خدایش استمداد کند. برای انجام این کار برهای را برای خورشید-خدا قربانی میکند که بی درنگ به شکل مرد جوانی ظاهر میشود.

پرسش این جاست وقتی خورشید که خانم هست، چرا در هیات مرد جوانی ظاهر شد. راز این مهم همان طور که اشاره شد آن است که فصل نویی از مناسبات اقتصادی -

اجتماعی که باعث تغییر درباورهای مردمی، آغاز گردید. مورد دیگر مربوط به این دوره (هزاره سوم پیش از میلاد) عصر مردسالای است در واقع حضور سروری الاهیگان رو به افول نهاد؛ گرچه هنوز هم در قرن بیست و یکم اندیشه‌ی این که نام دختران را «خورشید، ستاره، ماهبانو» بگیرند از ذهن‌ها زده نشده است؛ چنانکه افغانیها افسانه‌های دارند با نام «آی خانیم»، یعنی ماهبانو، هنوز در مازندران اسم عناصر طبیعت را خانواده‌ها برای فرزندان‌شان برمیگزینند.

توجه دادن به نکات آمده آن است که گفته شود چگونه افسانه بخوانیم. بدیهی است افسانه‌ها در کل یک پدیده‌ی دارند که بیشتر زمینهای مادی آن مد نظر است. یعنی تغییر در مناسبات اقتصادی، موجب تغییر درنگرش فرهنگی است.

در ادامه افسانه هوریانی گفتنی است «آپو» وقتی دعا میکند که فرزندی داشته باشد، صاحب دو فرزندی با نام‌های خوب و بد میشود. پسران وقتی بزرگ شدند در تقسیم ارث به بچه خوب، ماده گاو نازا تعلق میگیرد. در برابر گاوی که به بچه بد میرسد زاینده است؛ البته خورشید - خدا بعدا به ماده گاو پسر خوب برکت میدهد و باروری را به او باز میگرداند. در این افسانه، خیر و شر شرایط برابر دارند؛ برخلاف افسانه‌های ایرانی که اساسا در جنگ و ستیزند در افسانه‌های مازندران چنین نیست؛ به طور غالب افسانه‌های مازندران خشونت‌گریزند. ممکن است این فرهنگ به خاطر شرایط اقلیمی زیستشان باشد که نه سرمای خشن داشتند و نه گرمای سوزان. ضمن آن که این افسانه‌ی مشخص مربوط به قبل از ظهور زرتشت است.

چه در فرهنگ اسکاندیناوی چه در فرهنگ مازندرانها همان طور که اشاره رفت اول انسان میآید، سپس گاو؛ اما در افسانه‌های سومریان و افسانه‌های خاورمیانه ویا افسانه آریایی اول گاو و بعد انسان میآید. یعنی این تفاوت بین افسانه مازندران با دیگر افسانه‌هاست.

به عنوان نمونه به افسانه طالبوزهره اشاره میشود. افسانه «طالبوزهره» داستان دوران صفویه نیست. طالب شخصیتی ماندگار و زهره زنگاه است. طالب 14 ساله بود که " خواب نما " میشود از دل توفان چهرهای مقدس با در دست داشتن نی هفت بند، کتاب مقدس به سویش آمد و گفت: گاو خدا داد، نی هفت بند، ماندگار و دانش پربها را چون عشقی زرنگار به سینه بسپار " در این افسانه، انسان مقدم ، مرد است.

زهره زرنگار (سازچنگ طلایی) به طالب "نظرکرده" (نیمه خدا و نیمه انسان) هدیه داده میشود. طالب یعنی نی هفت بند، که در معنا این دو، نماد تلفیق دو ساز موسیقی در دوره‌ی دامداری و کشاورزی هستند. این داستان از آغاز تا پایان، مبارزه میان دو قبیله‌های

است که دشمن یکدیگرند و کوشش دارند ازدواج طالب و زهره سر نگیرد. از این افسانه دو روایت در مازندران بر سر زبانهاست؛ یک روایت مربوط به شرق مازندران است دیگری مربوط به غرب مازندران.

در روایت شرقی، طالبوزهره، مواجهه با دو قبیلهی قدرتمند هستند و بر آند مهر ورزی، دلدادگی و شیدایی این دو عاشق را متلاشی کنند و آن دو را تامرز دیوانگی، گیج و گرفتار نمایند. علاوه براین، بنا به زاریهای فرهنگ مردمی، روایتهای مختلف دیگر که بیانگر جداسریهای تحمیلی است به این واقعه گره خورده چنان که در برخی روایت آمده، طالب به هندوستان کوچ کرد و برخی هم روایت میکنند که طالب سر به بیابان گذاشت. ممکن است چنین اتفاقی افتاده باشد و دور از ذهن هم نیست. منتها این طور به نگاه میآید که روایتهای مختلفی به این افسانه سنجاق شده اند؛ زیرا متن افسانه رایج در شرق مازندران این مهم را میخواهد که دو قبیله باهم متحد نگردند. زیرا براین باور بودند، زن، ناقل خون قبیله است و با غیر از قبیله خود نباید پیامیزد؛ بلکه باید ازدواج درون قبیلهای صورت گیرد. از آن جایی که میان این دو قبیله (زهره با طالب) به رغم آن که همسایهاند، انسی نبود. در معنا الفتی بین چنگ و نی هفتبند به دیده نمیآمد؛ البته هنوز هم موسیقی تلفیقی در دوران معاصر به عنوان یک معضل، پیش روی ماست. سنتیها خواهان آن هستند که موسیقی سنتی نباید در کنار موسیقی نو باشد. با این همه موسیقی تلفیقی در ایران از دهه چهل، صورت واقعی به خود گرفت. پیش از این در اروپا عینیت یافت؛ منتها بنا به افسانه پیش رو پیشینهی این فرهنگ در مازندران بسیار کهن است. به همین دلیل وقتی میگویم نگاه نو دوران کامپیوتر و نگاه سنتی با ویلون و یا با ویلون سل در نظر بگیرید که آنها چگونه میتوانند در کنار هم باشند. بدین معناست که این دو نباید به شکلی باشند که تعارض ایجاد بشود.

حالا بخش غربی افسانه طالبوزهره که متفاوت با جریان شرقی است. در غرب مازندران طالب مورد هجوم طرفدارهایی قرار میگیرد که خواستگار زهره هستند. از جمله آنها یک بازرگانی به نام «داراب» است. این افسانه با توجه به نام داراب که نامی آریایی است، احتمال دارد بنا به نشانه آمده، دورهی تاریخی آن از عصر مفرغ گذشته باشد. شاید به دوران (آهن سه) و یا نزدیک به پانصد پیش از میلاد باشد؛ یا اینکه بعدها به این اسم نامبردار شد؛ چنانکه خود طالبوزهره معرب شدند. نکته قابل اشاره آن که دوران آهن و مفرغ هم به لحاظ زمانی هرکدام دارای سه دوره اند. دوره نخست، دوره میانی و دوره انتهایی که در مفرغ سه، مقارن با ظهور موسی پیامبر است که اسرائیلیان را از مصر به سرزمینی که در قرآن به عنوان «قصبه» معروف است، اسکان داد؛ جایی که بعدها مسجدالقصی را در آن جا بنا کردند.

در افسانه بخش غربی، داراب چون ثروتمند و بازرگان است؛ نامادری زهره را با صرف هزینهای سنگین میخرد تا طالب را مسموم کند و او هم این کار را میکند. طالب هم گیج شده پس از سرگشتگیهای فراوان به گاوداری خود در داخل جنگل پناه میبرد. زهره دهقانزادهای ثروتمند بود، ادم باهوشی که توانست رد طالب را بگیرد و با کمک یکی از آدمهایش طالب را بیابد و راز مسموم شدنش را افشا کند. طالب که از مرگ رهایی یافته بود و به زهره اعتماد عمیق عاطفی داشت. پس از شنیدن دسیسه داراب و نامادری زهره به وی پیام داد که در روز عروسی خواهد آمد. زمانی که نی را نواخت او باید بر خیزد به سر قرار بیاید تا بگیرد. محل قرار طویله احشام بود که نزدیکان طالب دو اسب را در آن جا آماده کرده بودند. در افسانه قسسمت شرقی، برنامه فرار در کار نیست؛ تنها در قسمت غربی مازندران نقشه فرار فراهم میشود. این دو تا نقطه اوج عروسی پیش میروند. در این اثنا طالب، نی را مینوازد، زهره او را میبیند و بسرعت در گوش کسی که کنارش نشسته چیزی میگوید و از بزم میگریزد آن دو سوار بر اسب فرار میکنند. طرفداران طایفه طالب کارشان این بود که مانع بر سر راه قبیله زهره ایجاد نکنند تا آن دو فرصت گریز داشته باشند. در نهایت دو طایفه به دنبال آن دو دلداه به راه میافتند. طالبوزهره آن قدر میتازند؛ تا کنار چشمهای میرسند از اسب پیاده می شوند. مشتاق و شیدا به سوی هم بال میکشایند روبرخ هم مینهند تا با آخرین خنده دلنشین خویش، رنج هستی راوداع گویند. سواران دو قبیله وقتی به آن دو میرسند که در آغوش یکدیگر چون کوه یخ فسرده شده بودند. آه از نهاد همه بر آمد. اشک و ناله چنان اوج گرفت که میدانی برای کینه ورزی نماند، یکدیگر را بی ریا به آغوش میگرفتند و زار زار میگریستند، زنان گیسو پریشان کرده، یقه میدراندند. در این اثنا پیر رزم دیدههای به بالای بلندی رفت و گفت: "این پیوستگی را دل بسته دارید که گران به دست آمد." اتحاد نمادین زمانی جایگزین خشم دو قبیله شد که پیش از آن فطرت گرگ یافته بودند؛ منتها عشق همه آن پلیدیها را شست از بین برد. برآیند این حماسه عشقی تلفیق دو ساز موسیقی را حاصل آورد. این پیشینه فرهنگی در بخش هنر، پیام آور این آموزه است که همواره در ارتباط با نسل نو، باید " با عطوفت پدران نگرست " میدان حضور را برای آنان گشود تا خون تازه در رگ های جامعه به جریان بیفتد

محل برگزاری سخنرانی : دانشگاه فنی حرفه ای بابل (آموزشکده دخترانه) - مازندران